

«چریکه‌ی گردی»

عرفو بر خاست با چکو و قره تازدین بقران سو گند خوردند که هر گاه
یا زین با کاکه‌هم هم قول (وقرار و دوست هم‌دیگر) باشند؛ هر کس در کوچه‌ها
و گوشه کنارها، حرفی بزند، فضولی بکند، سرش را می‌بریم.

که^۱ بود، (کسی بجز) کاکه‌هم گل نژاد (نه) بود.
پوستین قاقمی^۲ بر گردن داشت.

خیلی خوشگام بود،

عرفو دعا و «آیت‌الکرسی» می‌خواند و آن را بپیان میرساند.
تا میرسید به سنگچین (های) چشم‌ه و به یا زین سلام می‌گفت،
یا زین جواب سلام (علیک) را به میرهم قلندر نداد.

یا زین گفت: ای جوان، ای جوان (اینقدر) مغروف‌مباش.
مردم جزیر در پشت بامها دسته دسته جمع شده‌اند؛
چنانکه آب می‌خواهی، دست نماز بگیر و برو!

میرهم می‌گوید: ای خدا چطور خانه خراب شدم!
هزار بار لعنت بروید من، بعد بروید تمام مردان (!)
دوازده ماه و بیست و چهار روز راه (برو، آمدم) پادشاهی یمن را

-
- ۱ - «چریکه» از اینچنان منظم است و چرگر صدارا بلند کرده با آهنگ مخصوص می‌خواند.
 - ۲ - قاقم = جانوری است در کرستان که پوستی بسیار گرانه است،

بهجی بیله، به قسه‌ی ژنان هه‌استه و هره ایره کانه :
ایستا ده لی : لاوه، ئه گهر حاجه‌تی آویت هدیه، دهس - نویزی خوت
هه‌لگره و بزو، خه‌لک شمر و شهیتانه .

کی بو له میرمه‌می گولباوه !
که ولی به سهر شانی خوی‌دا دهدا. به عاجزی ده گه زاوه به دواوه .

یا زین کوتی :^۱ خولاًیه! ئهو، ئهوه هات قسه‌ی خوی کرد ئهمن دلم
شکاند؛ که لامی خولاًی ئهوي نه گرئی، ئهمن ده گرئی، به جوانی ده مرم، به
کافری ده مرم، بـلا باـنگـی کـهـم بـگـهـرـیـتهـوـهـ، دـهـشـقـهـمـ دـوـوـ قـسـانـیـ دـهـ گـهـلـبـکـهـمـ .

یا زین باـنـگـ دـیـلـیـ :^۲ لاوه هـهـیـ لاـوهـ !
ئه گـهـرـ حـهـزـرـهـ تـیـ جـوـبـرـائـیـلـیـ خـوـشـهـوـیـسـتـهـ، نـیـدـایـ بوـ خـوـشـهـوـیـسـتـیـ
وـیـ هـیـنـاـوـهـ .

لاوه ئه تو ئهو خولاًیه که حهزره‌تی موسای له نوری خه‌لقه‌ت کردوه،
هموه‌لی سبجه‌ینان ههزار و يهك كه ليمه، له باره گای خولاًی ده کا تهواوه؛
لاوه، بهشقی ئهو خولاًیه ئه گـهـرـ حـهـزـرـهـ تـیـ عـیـسـاـ(ـیـ)ـ رـوحـ وـلـاـ(ـیـ)ـ لهـ
نوری خه‌لقه‌ت کردوه، هردووی له قـهـبـرـسـتـانـیـ پـیـ دـهـزـیـاـوـهـ؛
لاوه هـهـرـ چـهـنـدـ موـئـمـیـنـ وـهـلـاـیـکـهـتـنـ دـهـ تـیـنـمـ تـکـایـهـ، بـوـخـاتـرـیـ منـ ئـهـوـهـ
جاره کـهـ بـگـهـرـیـوـهـ بهـ دـوـوـاـوـهـ !

۱ - لـیـرـهـ رـاـ پـهـرـکـهـدـهـ چـیـ گـهـرـ بـهـ قـسـهـ دـهـ يـگـبـرـیـتـهـوـهـ .

۲ - لـیـرـهـ رـاـ هـهـ لـبـهـسـتـ دـهـسـ پـیـ دـهـ کـاـ چـرـگـهـرـ دـهـ نـگـیـ لـیـ هـهـلـدـیـنـیـ وـ بـهـ آـهـهـنـگـ دـهـیـلـیـ .

ترک کن (کردم)، (دبیال قول) - بحرف زنان برخیز و بیا اینجا :
اکنون میگوید : ای جوان چنانکه بآب احتیاج داری دست نهارت را بگیر
و برو، مردم شهر و شیطان - اند .

که بود، (کسی بجز) هیرهم «گلباوه» (نه) بود !
پوستین را بردوش میافداخت ، عاجز (ولدشکسته) بعقب بر میگشت .

یای زین (با خود) گفت : ای خدا او آمد سخن خود را گفت، من دل او را شکستم؛
کلام خدا او را نمیگیرد، مرا خواهد گرفت؛ در جوانی بکفری خواهم هرد ، خوب
است او را صدا کنم، بر گردد شاید با او دو کلمه صحبت بکنم .

یای زین بازگردید : ای جوان، ای جوان !
چنانکه حضرت چبرئیل عزیز است ندا برای عزیز او (خدا) آورده است.
ای جوان ترا بآن خدا (سو گند میدهم) که حضرت موسی را از نور خلق
کرده است (وهر) روز اول صبح (با) هزار ویک کلمه در بارگاه خدا (صحبت خود را)
تمام میکند .

ای جوان ترا بآن خدا (سو گند میدهم) که حضرت عیسی روح الله را از
نور خلق کرده است و (او) میتوانست مرده قبرستان را دوباره زنده کند؛
ای جوان هر چه مؤمن و ملائکه است برای خواهش و تمدن با خود میآورم ؟
بخاطر من این بار بدعقب بر گرد !

-
- از اینجا «چریکه» نش است و چرگر با بیان عادی مطالب دا بیان میکند .
 - از اینجا «چریکه» منظوم و چرگر صدارا بلند کرده و با آهنگ مخصوص اشعار
را میخواند .

ئدو جار کاکه مهم به شانی راسته‌ی دا گهزاوه ،
تەمەنای لە خولای دەکرد لە پىغەمبەرى دە پازماوه ،
ھەتا دە چوو لە زازى کانى لە ياي زين-يىن، دەيىكىد، سەلام و سلاوه
ياي زين دەلىپ : عەلەيکومە سەلام وە رەحەمە توللاھى سەر ھەرتاك چاوى من
میر مەم شۆزە لاوه .

شەۋى دى ئەگەر ئدو گىچە لە دىۋانى دە-قەمەن بۆچى لە منى-مل
بە كويىن (ت) نەدە گىزراوه ؟

عەلەيکومە سەلام وە رەحەمە توللاھى سەر چاوى من بابان-ۋىرانى !
ئەتۇ شەۋى دى بۆچى ئەمنت لە كاڭم قبول نەکرد لە لاي دىوانى ؟
ئەگەر خۆت بەپىاو نەدەزانى، بۆچى دەبەر ئەمنت دەنا سى جزوھى قورانى ؟

كاکە مهم دەلىپ : ياي زين ئەتۇ گەلەيك ساحىب-خاترى :
كاکە مهم نەھاتووه فينجان فينجان قاوهى بە سەدقە-سەر وەرگرى .
خوللا غەزەبى حەو تەبەقەى عاسىمانى بىارىنى لە شانى كا بەگرى !

ياي زين ! رۆزىم لى-ھەلات گەيىه مەھەلى چىشتەنگاۋى ؛
روومەتى ياي زين - ئى گەلەيك بەمن زەرىفتەن لە شوشە گوللاۋى .
بىريا ئەو دەست و حامە بام ئەگەر ياي زين دەيىتەوە سەر رووی آۋى .

رۆزىم لى-ھەلات گەيىوەتە نويىرى نىوە-رۇيە !

آنگاه کاکه هم به (طرف) شاندراستش بر گشت.

از خدا تمنا میکرد و پیغمبر را ستایش میکرد.

تا میرفت، به سنگچین چشم (میرسید) و به یای زین سلام میکرد.

یای زین میگفت: علیکم السلام و رحمت الهی، پا (یت) روی چشم‌مانم (خوش

آمدی) میرهم (ای) جوان نجیب.

دیشب چنانکه چنین ماجرا و حادثه‌ای در دیوان روی میداد، چرا من سیاهپوش

را هم دعوت نکردم؟

علیکم السلام و رحمت الهی (پايت) روی چشم (ان) من دودمان ویران (بر بادر فته)!

دیشب برادر بزر گم در دیوان (مرا بتو پیشکش کرد) تو چرا مرا قبول نکردم؟

اگر خودت را هر د میشناسی چرا مرا به سی جزوئه قران سو گند میدادی؟

کاکه هم میگوید: ای یای زین تو خیلی صاحب خاطر هستی؛

کاکه هم نیامده فنجان فنجان صدقه سر (این و آن) قهوه بگیرد.

خداؤند (قهر و) غصب هفت طبقه آسمان را بر (سر و) دوش کابکر فرود آورد!

یای زین! خورشید (روز بز؟) من بر آمده^۱ (واکنون) هنگام چاشت است.

(برای من) گونه یای زین خیلی ظرفیتر از شیشه گلاوب است.

کاش من این دست و جام بودم، که یای زین آن را روی آب میگذارد.

خورشید بر من طلوع کرده، (هنگام) نماز ظهر رسیده است.

۱- خورشید بر من بر آمده، ترجمه: «روز لی ههلاس است» و این بند (مصرع) در «چریکه» چندین بار تکرار میشود، شاید اشاره بگذشت زمان (وفرصلت) است.

روومه‌تی یای زین-ئی گهلهک زه‌ریفتره له گولی لیمۆیه .

بریا ئەو دهست و جامه‌بام، ئەگهه یای زین به دهستی مباره کی ده یآویتمه سه‌ر رهوی جوییه .

رۆژم لئی-هلهلات گهییه فەسلی ایوارئ ؛

روومه‌تی یای زین-ئی گهلهک زه‌ریفترن له ده‌نکی ده هه‌نارئ .
بریا ئەو تاس^۱ و تەبەقە^۲ بام ئەگهه یای زین به په‌نجهی مباره کی ده یآویتمه سه‌رتائه^۳ شواری .

رۆژم لئی-هلهلات گهییه مەھلی نویشی شیوان ؛

روومه‌تی یای زین-ئی گهلهک زه‌ریفترن له گولی ده میوان^(۴) .
بریا ئەو دهست و جامه بام، ئەگهه یای زین به په‌نجهی مباره کی ده‌آویتمه سه‌ر کە مبەلی^۵ ده لیوان .

زه‌ببی! خولاًیه! ئەتو رو حمبەری؛ ده گهلهل یای زین-ئی چى دی نه بی نیوان.

۱ و ۲ - تاس و تەبەق خشل و زیوه‌ری ژنانه، کەخوی پی ده رازیننده و .

۳ - تات : جیییه کە له کەناری ئەستیره و کانی‌اوان سازی ده کەن ئەگهه مردوي له سه‌ر دەشون، پیی دەلین؛ تاته شوار؛ گوریکی چکوله‌یه کەله بەردی پان‌پان و لوسی بی کەندوکول، بونویشی دروستی ده کەن .

تات نیوی هوزیک و هەر وا نیوی داویشیکی (ایرانی - کوردى^(۶)) يه .

بروانه‌قدره‌نگی اسلامی بەزبانی فرمانسە . پاریس ۱۹۳۴ ب ۵ پ ۷۳۳ .

و بروانه نوسوکی تاتی و هەرزنی (فارسی) ع. کاره‌نگ پ ۳۰-۳۲ .

۴ - کەمبەل : رو و مەرزایی لیوانه ع. ۱ .

گونهٔ یاگزین خیلی ظریفتر از گل لیمو است.
کاش من این دست و جام بودم که یاگزین بدست مبارکش آنرا روی جوی
میانداخت (میگذاشت).

خورشید بر من طلوع کرد، هنگام عصر است.
گونهٔ یاگزین خیلی ظریفتر از دانهٔ انار است.
کاش این طاس^۱ و طبق^۲ بودم، که یاگزین بدست مبارک خود، مرا روی
«تاته‌شوار»^۳ میانداخت (میگذاشت).

خورشید بر من برآمده، تنگ غروب (رسیده) است.
گونهٔ یاگزین خیلی ظریفتر از گل میوه (مو) هاست (؟)
کاش این دست و جام بودم، که یاگزین، با پنجه مبارکش مرا روی «کمبل»^۴
لبهٔ میانداخت.
یارب، خدایا! تو مهر بانی (بما رحم کن) با یاگزین (دیگر) از هم دور نباشیم.

۱-۲- از اسباب آرایش وزیور زنان کرد.

۳- تات = Tat : در کنار حوض و چشم سارها در کرستان، از سنگهای صاف و
بزرگ، جائی برای آسودن و نمازخواندن درست میکنند؛ که جنبهٔ تقدس و احترام نیز دارد و
چون گاهی مرده را هم روی همین سنگها میشووند میگویند: «Tate + Shiwar»،
یعنی «تاتی» که مرده روی آن میشویند.

تات نام جامعه‌ای و بیکی از لهجه‌های (ایرانی- گردی^۵) هم میگویند. از جمله بعضی کردها
هم به لهجهٔ تاتی صحبت میکنند؛ برای مطالعه و تحقیق بیشتر دربارهٔ این لفظ نگاه کنید به
کلمهٔ تات = Tat در کتب :

Encyclopédie de l'islam Paris 1934 Tome IV (Sz) P. 733

ونک : آذری احمد کسری تهران ۱۳۲۵ ص ۶۱

ونک : تاتی و هرزنی عبدالعلی کارنگ کارنگ تبریز ۱۳۳۳ ص ۳۲-۳۰.

کمبل = Kembelh : بر جستگی سطح لبه‌ها (؟).

رُوژم لئی-ههلاٽ ، گهیوه‌تده نویشی خهوننی ؛
 روومه‌تی یای زین-ئی گهلهیک ذه‌ریفتمن له گولی ده سویسنه .
 ره‌بی خولاً گیرم بی، عه‌وی زوژی خولاً ده کا دیوانی ده گهله دیوان کردنی ،
 یای زین ! به خولای عهمن دهس له تو هه‌لنا گرم هه‌تا رُوژی هردنی .

یای زین ! آورم تی بدربو جگهرم سوتاوه !
 غهربی شارانم بد نگینه - شم لئی هه‌ل براوه ،
 شاری یه‌مهن-یم له چه‌نگ چو، عه‌ویشم ده‌پیتناوی تو ناوه .
 یای زین ئه گهر آگات لیم نه‌بیز زور خراپم لئی-قهوماوه ؛

عهمن و تو وا لیک نابینین، مراد و کاوی .
 گه‌ردنی تو گهلهیک ذه‌ریفتراه، له شوشه‌ی گولاوی ؛
 ئه گهر ده‌توانی، به دهستی موباره کت، زمانم شکا، بمده‌یه چو‌زیک آوی !

یای زین دلین: ملم به کوین(ه) دلم به تازی !
 گور گه-آوری هیزین دین-ئی گهلهیک بی‌رمه‌زاترن له موی به‌رازی^(۱) !
 ئه تو چلوں ده‌توانی به نویشی نیودرُویه له نیوه‌زاستی شاری جزیری -
 جامی آوی له من بخوازی . ؟

۱- موی بدرازی زور و درمی و منداره؛ وهک ژهراوی بی، دلین: برینی زور

پسنه و چانا بیندهوه ،

خورشید برم من طلوع کرده، هنگام نماز (شبانگاه) خفتن رسیده است.
گونه یا زین، خیلی ظرفیتر از گل سوسن است.

یارب! خدا گیرم شوی، آن روزی که خدا دیوان میکند؛ بادیوان کردنش^۱.
یا زین! بخدا، (سو گند) تا روز مرگ من از تو دست بردار نیستم.

یا زین! آتشی مرا گرفته، جگرم سوخته است.

غريب شهرها هستم و بنگینه هم از من بريده شده (او هم همراهم نیست).
شهر یمن را ازدست دادم، آنرا هم قربان راه تو کردم،
یا زین اگر مواظب من نباشی (وضع خیلی خرابی) برای من پیش آمده است؛

من و تو همینطور (بسادگی) بمراد نمیرسیم و کام نمی‌یابیم^۲.
گردن (بلورین) تو خیلی ظرفیتر از شیشه گلاب است؛
(ازشنگی) زبانم شکسته، چنانکه میتوانی بdest مبارکت یک جرعه آب بمن بده.

یا زین میگوید: سیاهپوش و دردلم سوگواری است.
نگاه گر گانه^۳ میرزین دین (برادرم) خیلی خطرناکتر از «موی» گراز است
تو چگونه (جرئت‌میکنی) و میتوانی در موقع نماز ظهر، در وسط شهر جزیر
جام آب از من میخواهی؟

۱- در این عبارت یعنی «دیوان میکند با دیوان کردنش»، کلمه «با دیوان کردنش» در حکم مفعول مطلق عربی است یعنی دیوانی بسزا و آنچنانکه شایسته خدائی او است.

۲- در متن اصلی مراد و کام نمی‌بینیم آمده است.

۳- «گورگه آوره = Gurg+e+Awirh» که مادرانه آن را به نگاه گر گانه ترجمه کرده‌ایم، عبارت است از «گرگه + آوره» - آور به پشت سر نگریستن را می‌گویند و ظاهرآ منظور از «گرگه آوره» نگاه مخصوص گرگ است که در حال گرین یارا در فتن با فرات است و ترسد به پشتسر مینگرد.

۴- موی گراز خیلی زبر و خشن است و گویا زخمی که در نتیجه تصادم آن بر قن کسی عارض می‌شود خیلی شوم والثیام ناپذیر است. ع. ۱

کاکه مهم ده آئی : یای زین هیزی جگه رم، چرای چاوامن !
 ایستا ئەمن غەریبی ھەمو شارانم ؛
 لە وەز(ش) بى تىپ و سوپاتر بىم، هیز تا میرى برای خوت (تۆ) بهمه یەنەر و
 نۆکەرى خۆم نازانم ؛
 غەریبی شاران(م)، لە بدر خاتری تۆ زۇرىبىن مەکانم .

ھېچ کە س نازانى یای زین چەند جوانه !
 بۆم بەجى ھېز تووه تەخت و مەکانه ؛
 ھەچىكى ڙنە پېشكاريان شەيتانه ؛
 ایستا چۆزىنكم آو نادەيتى دەلىي خەلک شەيتانه^۱ !

کى بو لە یای زین - ئى بەلەك - چاوه !
 دەستى دەدا جامى آوي، بازنهى لە دەستى خۆى دەرھىنما ئەنگوستىلە^۲
 لە قامكى خۆى راکىشاوه ،
 گوارەى لە گۈنى خۆى دەرھىنما. دەرزى لە بەرۋەكى ھەللىكىشاوه ،
 دە جامى آونى ناوه .
 جامى لە سەرین چاوى كانى ھەلدىنجا بەدەس کاکه مهمى داوه ،
 کاکه مهم آوه كەى خواردەوە بازنه و ئەنگوستىلە و كرمەك، ھەممۇسى -
 دە باغەلى خۆى ناوه ،

۱ - شەيتان و شوفار (؟) بە اينسانى دوو زمان، ناراست، قىسىدەز، واژەشكىن،
 دروزن و تەوس آويز دەلين .
 ۲ - ئەنگوستىلە = Engustile = (در فارسی انگشتىری) = كىلکەوانە، چەشىنېكى
 تايىەتى كوردى و خوللاتى ھەيدە پىيى دەلين : مىنە كە = Mêneke دە قامك كردنى پىروزە.
 پەئەنگوستىلە لە نېو كوردان دا زور پەسىندو پىروزە . ع. ا

کاکه هم میگوید: یای زین ، نیروی جگرم ، چرا غ دید گانم !

اکنون من غریب همه شهرها هستم :

هر گاه از این هم بی تیپ و سپاه تر باشم باز هم (ارزش) امیر برادر تو ، (پیش هن ازیک) مهتر و نو کر من کمتر است :

بخاطر تو ، غریب شهرها شدم و بی مکانم .

هیچ کس ، نمیداند یای زین چقدر زیباست !

(من بخاطر) او تخت و مکان خود را جا گذاشته ام .

هر چه که زن است (زنان) ، پیشکارشان شیطان است :

اکنون بمن جرعه آب نمیدهی ؟ و میگوئی مردم شیطان (و بذربانند) !

که بود ، یای زین چشم قشنگ بود .

دست برد و جام آب را برداشت و دستینه را از دست خود درآورد ، انگشت ری را ازانگشت خود پیرون کشید .

گوشواره را از گوش درآورد ، درزی^۱ کمر را باز کرد
(آنها را) در جام انداخت .

جام را از سر چشم پر کرد بدست کاکه هم داد .

کاکه هم آب را خورد ، دستینه و انگشت و گردن بند ، همه را (برداشت و در جیب خود گذاشت .

۱ - درزی = Derzî : که بکردی سوزن و سنjac را گویند ، در اینجا ظاهرآ در مفهوم نوعی زیور بکار رفته است ، درزی در فارسی ادبی بصورت درزن آمده است و بادرز و درزی هم ریشه‌اند .

جامی به دهس یای زین-ئدا . یایزین دهلى : اینجا هیرهم دهلهت
زیاد و مالیاوه .

کاکه هم دهلى : لەخۆم غەریب و خانە وېرانى !
ایستا غەریبەی شارانم کەس قەدرم نازانى .
یایزین ! بە خولاي بە حەقى قورآنى !
ئەمن لىرە نازۇم ھەتا دەگەلم دانەنىي جىژوانى^۱ .

یایزین دهلى : سەرى بەتالىم ، بابان وېرانم !
چىل قەرەواشم ھەيە ھېچ كە سېكىيان بە ھومىد نازانم ؟
چ-جىبيان شىك نابەم نىيە مەتمانم^۲ .
بۇيە وا خەجالەت وسەرە وېرانم .
ھيرهم دهلى : (ئەگەرچى) ئەمن غەریبم بەجىئىھ كى چاك دەزانم .

آورم تىپەر بۇ، چوقەم دە كەھوتى .
مەھلى چىشتانى سولتانى ژوانمان مېعراجى^۳ (مېحراب) مز گەھوتى .

یایزین دهلى : خولايە ! چىلۇن رووم زەشه بابانم وېرانە !
مز گەھوتى كاکى من ! لە لايەكى دیوان گىراوه، لېنى ۋۇئىشتۇن وە كىيل
و وەزىرى كەمۈل بە شانە .

۱- جى+ ژوان = Cê+ jiwan : ئەوجىبىدى كە دىلدار دىلىپ يە كىدى لەۋىدە بىىن.

۲- مەتمانم = Mitmanim : تىكشىكىنراوى (ايتمىنلەنەم) .

۳- مېعراجى مز گەھوتى : ھەلەيە، پېمایىھ راستەكەى مېحرابى مز گەھوتى يە .

جام را بدست یای زین داد . یای زین گفت : اکنون هیرهم (خدا حافظ) دولت زیاد و خانه آباد (باد) .

کاکه هم گفت : از من غریب‌تر و خانه خراب‌تر (کسی نیست) .

اکنون غریب شهرها هستم ، کسی قدر هرا نمیداند .

یای زین ! (سو گند) بخدا ، بحق قرآن !

من از اینجا نخواهم رفت تا بمن وعده (به) میعاد^۱ گاهی ندهی .

یای زین میگوید : (وای بر من که) سر شکسته و دودمان بر بادر فته (ویران شده) ام!

چهل کمیز دارم ، بهیچ کدامشان امیدوار نیستم ؟

جای (مورد) اطمینانی ندارم .

این است که اینقدر شرمسار و سر شکسته ام .

هیرهم میگوید : من (با) این وجود که) غریبم ، جای خوبی میشناسم .

آتش (ی) بجانم) افتاده (که) هرا از پا در آورده (و آرام ندارم) .

هنگام چاشت سلطانی میعاد^۲ گاه ما معراج^۳ (محراب) مسجد خواهد بود .

یای زین میگوید : ای خدا ! چگونه رو سیاه و دودمان ویران شده (بر بادر فته) ام

در مسجد برادر من ، یک طرفش دیوانیان نشسته اند و در طرف دیگر وزیر و کیل

پوستین بدوش نشسته اند .

۱ - میعاد^۱ گاه ترجمه تحت الملفظی : «حی زوان» کردی است .

۲ - در متن «معراج» آمده این کلمه هجز و همان لغات است که کاک رحمان بکراز زبان پیگانه

گرفته و بخلط بکار برده است ع . ۱

له تهره‌فی دیکه‌ی رُونیشتوون سُوفی بهر مال له ملانه .
ئهوه له میعرأجی (؟) هز گهوتی هدلا، مهسلای ده خوینی له به حسی دنیا
و قیامه تانه .

له پیشخانان نو کهر و قهنداری بهر دستانه ،
ئه گهر مز گهوتی کاکی من چوں و واحیده لقه نده هار^۱ ده بی له
کولینچکانی به جی ده میین، دوازده کوییری حافیزه لقوز عانه .
له لایه کی ته گییه، له ته ره فی دیکه‌یان خانه‌قا رُونانه ،
ئهوهه، بُو موسولمانان چاکه، تییدا بیمن شههاده وايمانه ،
يا زه بی بی به کاری تو سهد جار شو کرانه !

کی بو له کاکه مهم و یا زین-ی گولیاوه ،
قهوه و قهاریان ده بو تمواوه ،
ئهوه رُوز، له نیوه-رُزیه^۲ و هر گهراوه ،
میر مهم ده لی : یا زین عده مره کدم ده ولت زیاد و مالیاوه !

یا زین ده لی : تو خولا، مهرو له کن ئهمنی هه ژاری ؟
به نگینه له کنت نه ماوه بی غه مختاری
چ- بکدم کی ده لیی، بی نیرمه کنت به خزمه تکاری ؟

کاکه مهم ده لی : یا زین-ی چاو جوانی !

- ۱ - واحیده لقه نده هار = (واحد القهار) (وه کی کوتمان کاکره حمان به کر خوینده وار نه بو، هیندیک واژمی بیگانه‌ی ده کار هیناوه، هدر چهند کله کن خوی چهشنه هوندر نوینیک بویی، له بدر وهی ده واتایان نه گهیوه به هله‌ی ده کار هیناون زور ناله بارن) .
- ۲ - نیوه+رو = Niwe+rho = وانا : (جنوب) .

و در طرف دیگر، صوفیان سجاده بدوش نشسته‌اند.

اینک در معراج (محراب؟) مسجد، ملا در بحث دنیا و قیامت مصلی میخواند.

در پیشخانه‌ها نوکر و قلیاندار وزیر دستانند (که نشسته‌اند).

موقعی که مسجد برادر من خالی است، ظاهراً واحد القهاری در آنجا نیست

بازهم در گوشه (و) کنار (آن) دوازده کور حافظ القرآن میمانند.

یک طرفش تکیه و طرف دیگر شخانقه است،

این (ها همه) برای مسلمانان خوب است، (که) در آنجا تحيات و شہادت

بخوانند و ایمان بیاورند.

یارب بکار (های) تو هزار بار شکر گزار (م).

که بود، (کسی بجز) کاکه مهم و یا زین گل تزاد (نه) بود.

(که) قول و قرارشان تمام شد.

خورشید (روز؟) از نیمروز^۱ (بطرف غروب) سر ازیر شد.

میرهم گفت: یا زین جان من خدا حافظ دولت زیاد و خانه آباد (باد)!

یا زین گفت: ترا بخدا! از پیش من زار مرو.

بنگینه پیشت نمانده، (مونس و) غم‌خواری نداری.

چکنم (هر) کس را بگوئی (بخواهی)، برای خدمت کاری برایت بفرستم.

کاکه مهم میگوید: ای یا زین چشم قشنگ!

۱- نیمروز ترجمه تحت اللفظی «نیوه روی» کردی است: که در زبان کردی، هم ظهر و

هم جنوب معنی دهد؛ بسنجید با معانی مختلف نیمروز فارسی.

رووحی خوّمت به قوربان ده که م ده گه ل سهر تا پای ایمانی ،
ئه و قسانه پیشکوه ده که ن این این شالا سبجه یانی .

کئی بو، له میرمهمی گولباوه ،
ده یگوت : یای زین، عه مرم ده ولت زیاد و مالیاوه !

یای زین دلی : چ-بکه م ئه من قله ندری !
میرمهم ، هه رق، برق، به خولات، به آمان دهدم، بهزامن به پیغمبه ری

کئی بو، له میرمهمی گولباوه ،
بو خزمت، عورفو، چه کو و قدره تاژدین-ی گه زاوه ؛
ده چو له هر سیک به ریان ده یکرد سلام و سلاوه .

چه کو دلی : ئه تو بزانه له کاری خولای عاسمانی ؛
میرمهم به خیر یمه و له سه فا و سه یرانی ،
ئه و یای زین-هی ئه من تیی- به لدم ساحیبی ای للاحیه، هیچ کدس مه تله بیی
لی نازانی .

میرمهم دلی : قدره تاژدین لیم مدده به شیران مهمکوژه به توانجان !
مه رد ئه و مه رد نیه بچیته زیی کچی ده گرمانج - ان .

مه رد ئه و مه رد نیه له کمیزی ده میران و هر گرئی بازن و باجان .

روح و سرتاپای ایمان خود را قربان تو خواهم کرد.

انشاء الله فردا، باهم این صحبته را خواهیم کرد.

که بود، (کسی بجز) هیورهم گل تزاد نبود!

(که) میگفت یا زین عمر من، دولت زیاد و خانه آباد (باد)!

یا زین گفت: من قلندر چکنم؟

هیورهم، ها! برو برو ترا بخدا سپردم، پیغمبر ضامنت (ونگهدارت) باشد.

که بود، (کسی بجز) از هیورهم «گلباوه» نبود!

بر گشت و (شرفیاب حضور) عرفو، چکو و قره تازدین شد.

(بجلو) میرفت و بهره سه سلام میکرد.

چکو گفت: کار خدای آسمانها را ببینید؟

هیورهم از صفا و سیران خسته نباشی، خوش آمدی،

این یا زین-ی را که من میشناسم بهانه جوست، هیچکس از او سر در نمیآورد.

هیورهم گفت: قره تازدین باشمیرت مرا مزن و با کنایه زدن مرا مکش.

مردانگی این نیست و مرد کسی نیست که سر راه دختر (ان) گرمانج^۱ ها

را بگیرد!

مردانگی در این است و مرد کسی است که، بتواند از دختران پادشاهان (میران)

دستینه و باج بگیرد.

۱ - در اینجا گرمانج در مفهوم مرد عامی و رعیت آمده است.

عرفو دلهی : میرمهم یازه بی به خیرتیه وه لاوه !
 ئهو یا زین-ئی بهلهک چاوه !
 له کنم قسمی ده گهله هیچ کهنسی نابی تهواوه .

کاکه مهم دلهی : عرفو مهمکوژه به شیران !
 مهرد ئهو مهرده نیه بچیته ریگای کچی دهوان فهقیران ؛
 مهرد ئهو مهرده یه بازن و گواران بستینی له کیژی ده میران .

کئی بو، له میرومەمی بهلهک چاوه !
 له عرفو و چه-کو و قدره تاژدین-ئی ده کرد سلاوه .
 بازنه و گواره له باغه لی خۆی ده رهینا له پیش ئهوانی ڙوناوه .
 ده یگوت هر که سیکی ئهوهی هله لگری کاکه مهم زو که ره له پیش دهستی
 ڙاوه ستاوه .

قدره تاژدین دلهی : یاخوا میر مهم نه مری !
 خولاوه ندی میری مهزن دهست ده عه مری بگری !
 ئهوه هه ر قابیل به تویه هله لی بگری ؛
 ئه تو گه ورهی هه مانی ؛ ده بی هه ر که سه کهوشی تو له سه ر چاوی
 خۆی ڙابگری ا

عرفو دلهی : میر مهم گیانه !
 گهه نت ده بمه نو که ر، له به ر دهستانه ،
 چه-کو دلهی ! میر مهم به بر اگهوره ته سه د جار شو کراهه !

عرفو میگوید : ای خدا، ای جوان باز خوش آمدی .

این یا زین چشم قشنگ .

بنظرم، قول و قرارش با هیچ‌کس تمام نمی‌شود .

کاکه هم میگوید : عرفو مرا با شمشیرها مزن (مرا تیغ مزن و بانیش زبان میازار) .

آن مرد را نمیتوان مرد گفت، که سر راه دختر(ان) فقیران برود .

آن مرد را همیتوان مرد گفت، که دستینه و گوشواره را از دختر میران بگیرد.

که بود، (کسی بجز) همیز هم چشم قشنگ نبود!

(که) به عرفو و چکو و قره تاژدین سلام(می) کرد؛

دستینه و گوشواره (یا زین) را از بغل (جیب) خود در(می) آورد و پیش آنها نهاد.

میگفت، هر کسی که اینها را بردارد و قبول کند کاکه هم نو کر زیر دستش

خواهد شد و وایستاده است .

قره تاژدین گفت : خدا یا همیز هم زنده باشی (نمیری) !

خداآوند میر بزرگ دست در عمر تو بگیرد (عمر ترا طولانی کنند) .

این (زن) فقط قابل توت و تو باید آنرا بگیری .

تو بزرگ همه هستی ؛ هر یک (از ما) باید کفشهای ترا بردارد(یم) و روی

چشم(ان) از آن نگهداری کند (کنیم) !

عرفو گفت: ای همیز هم جان !

من (برای تو) نو کر (و) زیر دست تو خواهیم بود ،

چکو گفت: همیز هم به برادر بزرگی تو (افتخار میکنم) و صد(ها) بار شکر از نه میکنم !

اینجا میرزین دین به نو که رانی گوت : برون کاکه مهمی بیننه ایزه کانه ،
نئ که ری هیری ده هاتن به لینگدانه ،
ده آیی : سه لام عدیکوم هیرمهم ؟ میر فرمومی ته شریفی مباره کت
بیننه ایزه کانه ؟

نه گهر میر مهم وا دهزانی ،
عرفو و چه کو و قهقهه تازدین -ی هدل -ده - گری ده چی بو دیوانی .

کی بو ، له میر مهمی گولباوه !
ده آیی : عدیکومه سلام وره حمه تو لاھی به خیری شوره لاوه !

میر ده آیی : کاکه مهم نه کهین گوفتاری .
بهلا ته ختهی نهار دین -ی بینن ، رُو بنیشین له قوماری .

رُو ده نیشن دوو بهدوو هیر و میر مهمی نو جوانه ،
بو وه عدهی پیش سه ساعتی لیکیان دهدا شان بهشانه^۱ ،
کاکه مهم زوری له میری برده وه ، کردی سهره ویرانه .

کوتی^۲ به لاجیان بگو زینه وه ، کوتی : به آیی قوربان ، به گمر ته گبیری
کردبو ، جیان بگورنه وه .

- ۱ - شان لعشن دان : پیکوه که وتنه مله و خوره سدر خستن ، دهست و په نجه
نه رم کردن ده گهل یه کدی .
- ۲ - لیره را په رکه یه چرگهر به قسه ده یگیرینه وه .

آنگاه هیور زین دین به نو کرها گفت: بروید کاکه هم را باینجا بیاورید؛
نوکرهای میر، دوان دوان میامدند.

میگوید: سلام علیکم هیرهم؛ هیر فرمود تشریف مبارکت باینجا بیاید؛

هنگامیکه هیرهم آنطور دید!

عرفو و چکو و قره تازدین را (هرراه خود) برداشت و بدیوان برد،

که بود، (کسی بجز) هیرهم «گولباوه» نبود!
ده گهیه دیوانی، لمیری ده کرد سه لام و سلاوه^۱ (بدیوان میر سید، بمیر سلام هیگرد).
میگوید: علیکم السلام و رحمت الله خوش آمدی ای جوان!

هیر گفت: کاکه هم گفتگو نکنیم.

بگذار تخته فرد بیاورند. بنشینیم قمار کنیم.

دو بدو می نشستند هیر و هیرهم نوجوان.

مدت پنج ساعت باهم دست و پنجه نرم می کردند^۲.

برد در بازی بیشتر با کاکه هم بود، هیر باخت و سرشکسته شد.

گفت^۳ خوب است جایمان را عوض کنیم. گفت بلی قربان، بکسر تدبیر کرده بود، جایشان را عوض بکنند.

۱ - این بند از متن که در صفحه مقابل (سطر ۷ ص ۴۱۲) افتاده است عیناً در اینجا آورده شد.

۲ - در کردی بحای این اصطلاح میگویند. شانه به شانه هم میزدند.

۳ - از اینجا «چریکه» نثر است. ع. ۱.

کاگه مه میان له وئه هه لستان چو جیی میری میریان هیننا جیی
کاگه مه دیسان قوماریان کرد؛ میر باشاری کاگه مه می نه کرد.
میر کوتی: بهلا قاویکی بخوینهوه.

به کر بهذی به میری گوت: بهلا یای زین بی، قاوهی بگیزی.
یای زین قاوهی هیننا، کوتی: هانی بهنگینه، بیان دهیه.
میر کوتی: یای زین بخوت قاوهی بده. به کر بهمیری، بهذی کوتی:
بهندیکی بانگی کاگه مه می که^۱.

میردهلی^۲: کاگه مه بمدو خولا یه کم بی نسرینه! (?)
پادشاهیه کن بی شهریکه هیچ شهریکی له بتو «م» نینه.
له کنه من واشه، گمهوهتی له دایک ۋبابى خوت بوی هیچ دۆستی^۳ بەدللت نینه

میورمهم دهلى: میر دەغیلت بىم ئەمن دە بشىرم شو كرانى؛

۱ - ئەو داوه کون وله میزینه چەندىن گەر (قەرن)ە لە نیو كوردان دا ھەر
بووه. شوره لاوان، پاله وان وەزىنە پیاوان له مەيدانى شەر وەدرابە، ياله نیوقساندا
له نەکاۋ دەستیان كىردو بەبەندان و بەھەلبەست و گۇرانى دەگەل يە كەدى دواون، پىكىيان
ھەلكوتوه ياتىك خوربىون، ئەو رەوه له كوردستانىدا ھونەرىك بۇوه، كەممەدەي بە
شۈرە لاوان، پاله وانان وەزىنە پیاوان داوه كە بتوانىن چاتىر خوبنۇين.
تۈرەممەي نوى له نیوانىكى روناڭ و گەرم و پەھەست لە باوانى خوى، وانەي دلىرى
و پاله وانى سەرنوسى جوانوپەرى و زىيانى و درگەرتوه.
له دە گەھى خوشھويىستى و نیودارى و راۋ دا تا دە گاتە بىرەوى دوزمناھىتى،
جەنپۇپەك دان وەھەتالە شهرىش دا، ھونەر و رەنگى خۇويژانى كوردى دە تۈرسكىتەوه.
۲ - لېرە را ھەلبەستە چىرگەر دەنگى لى ھەل دېنى و تىي ھەل دەكانى و بە
ھەوا دەيلى.
۳ - دوست: يار، دەسگىران، دوست؛ ھاوكار، ھاودەست، آوال.

کاکه هم از آنجا برخاست ورفت جای هیر و هیر را آوردند جای کاکه هم، بازهم بازی کردند، هیر یارای بازی کردن با کاکه هم را نداشت. هیر گفت بگذار قهوه‌ای بخوریم.

بکر در زانه به هیر گفت خوب است یای زین بیاید و قهوه بدهد. یای زین آمد قهوه آورد، گفت بنگیمن‌هان بگذار (جلو آقایان).

هیر گفت یای زین خودت قهوه بده. بکر در زانه به هیر گفت:
با آهنگی (ترانه‌ای) بر کاکه هم بازگشتن!

هیر گفت؟ کاکه هم سوگند بآن خدای «بی‌نسرین»^۳.

پادشاهی است بی‌شرياك، هیچ شریکی ندارد.

فکر میکنم از روزی که از پدر و مادرت بوجود آمده‌ای تا حال هیچ دوستی^۴
بدل (خواه) خود نداری.

هیر هم گفت: دخیلت شوم هیر، من شکر گزارم.

۱ - این رسم کهن و تاریخی قرنها در میان کردان معمول بوده است؛ که جوانان، پهلوانان و حتی بزرگ مردان در میدان جنگ و کارزار و یادربیجن مشاجره و گفتار، یکمرو تبه شروع بمشاعره (البته با آهنگ بلند) و آوازخوانی کرده و احساسات و مقاصد خود را بصورت منظوم و حمامسه‌های شاعرانه ابراز نموده اند والبته در این فن هنرها مورد نظر بوده است؛ این امر میدان بیشتری بجوانان پر شور، پهلوانان نامدار و هنرمند کارآمد، میداده است تا که شایستگی و شیعات خود را بهتر نشان دهند و نسل جوان نیز در محیط روشن، گرم و پرهیجان‌تری از مریبیان خود درس دلاری و پهلوانی و سرمشق اخلاق و زندگی میگرفته اند.

از قلمرو عشق و شهرت و شکارگر فتنه حتی در زمینه دشمنی و مشاجره و جنگ نیز هنر و خصوصیات شاعرانه کردان بخوبی تجلی میکند.

۲ - از اینجا «چریکه» منظوم است.

۳ - معنی مناسب این کلمه مفهوم نگارنده نیست؛ بعقیده دوست فاضل آقای قادر فتاحی قاضی این کلمه محرف «نظیر» است.

۴ - دوست بمعنای اخص در کردی به یار و محبوبه و مشوشقه میگویند و بمعنای اعم عبارت از دوست و همکار و رفیق است.

دُوستی من يه کیکه وهک (پهرب) حوریه کانی له آسمانی .

میر دلیل : یاری توْم گوئ قوتن وهک گوئی ده مشکانه :

آی دُوستی توْ سهری ههَل نایا له بدر ئهسپی ورشكانه !

هیرهم دلیل : میران به قور باشت بم، لیم مه گره بههانی !

دُوستی من يه کیکه وهک (پهرب) حوریه کانی له آسمانی !

دُوستی من ئه ویه ، بووه به ساقی ، قاوهی ده گیزی له دیوانی .

میردهلیل : هیرهم به قام به قسهی توْ هیچ نیه :

ئه وهتی له بابت بوی هیچ دُوستت نیه .

هیرهم دلیل : له خوم غهرب و بئ کەس و خانه ویرانی !

چونکه میوانم پیم ده کەن بوختانی ،

ئەمن دلیم دُوستم هەیه ، چونکه غهربیم کەس پیم ناكا متمانی ،

ئەو قەرەتاژدین و عرفو و چەکو دەزانن ، دُوستی من ئەوھیه ، قاوهی

ده گیزی له دیوانی .

قەرەتاژدین به هیری گوت : ئە توْ ، ئەو (ه) قەحبد(یه) ، هیناوتە کرد وو تە

ساقی له دیوانی ؟

پیلی^۱ کاکمه‌می گرت بر دیووه مالی .

۱ - چریکه لیره را پهربکیه چرگهر به قسه ده یگیریند وو .

دوست من مثل پریهای آسمانی بیگانه و بیمانند است.

میر میگوید؛ یار ترا من (میشناسم) مثل موش، گوشش تیز است.
آری دوست تو (ازبستکه) شپش و «رشک» (بسر) دارد، سرش را از (شم) نمیتواند بلند کند.

میرهم میگوید، میران قربانت شوم، بهانه مگیر؛
دوست من یکی (واو هم) همانند پریهای آسمانی است،
دوست من همین است که ساقی شده و دردیوان قهوه میگرداند.

میر میگوید؛ میرهم من بسخنان تو هیچ اعتماد نمیکنم.
از آن لحظهای که پدرت ترا بوجود آورده تا حال دوستی نداری.

میرهم میگوید؛ ازمن غریب و بی کس و خانه ویرانتر کسی نیست!
چونکه (من غریب و) همانم، بمن بهانه میزند.
من گفتم دوستی دارم، چونکه غریب و بی کس، کس بمن اطمینان ندارد.
قره تازدین و عرفو و چکو دوست مرا میشناسد؛ همین است که در دیوان
قهوة میدهد.

قره تازدین به میر گفت: «مگر» این قیبه است، تو اورا ساقی دیوان
کرده‌ای؟

(خشمناک)^۱ دست کاکه هم را گرفت و بخانه (خود) برد.

۱- «چریکه» از اینجا نثر است و چرگر با بیان عادی آن را نقل میکند.

یا زین قاقه زیکی بو کاکه مهمی نویسی :

وهه^۱ تمهنه نایه بکهین له خولای، له ساحنی عهرز و آسمانی .

گواکی من عاشقه_زاوه ، ههـل کاته شهمالی لبیدا له گوپال_بارانی^۲ .

سبحهینی کاکم ده چیته راوی آهوی ، له دهشتی گهرمیانی .

کاکه مهم ندخوشیک بی ، هیچ کدهس به ده ردی نه زانی .

سبحهینی چیشنانی سولتانی ژوان و پهیمانمان لای دیوانی .

اینجا تمهنه نایان ده کرد ، له خولای ، حدی مال نوستان ههـلی_ده کرده .

شهمالی ، لبی دهدا گوپال بارانی .

میر^۳ ده یناردہ کن کاکه مهمی دهـلی : هیچ پادشايان راوی آهویان نیه

سبحهینی .

کاکه مهم دهـلی^۴ : عهرزی هیری بکهن به بین فکری :

نه خوشیکی هین گرانم ، به خولای زین و خوم ناگری .

*** .

ئه گهر خه بهریان بو هیروی ده برددهه تدو اووه .

۱ - چریکه لیره را بهه لبـه سته چرگهر دهـنگی لی ههـل دینی و
تیـهـلـدـهـ کـاتـی .

۲ - گوپال + باران = **Gopalh + Baran** : بارانی بهریـنـه و توـنـدـکـهـوـهـکـ
گـوـپـالـیـ دـهـیـکـوـتـی :

۳ - پـهـرـکـهـ یـهـ . . .

۴ - دـوـبـارـهـ چـرـیـکـهـ بـهـ لـبـهـ سـتـهـ . . .

یا زین نامهای به کاکه هم نوشت:

بیا^۱ از خداوند زمین و آسمان تمثای بکنیم.

برادر بزر گم عاشق شکار است، بادی بوزد و بارانی سخت^۲ بیارد (۶) فردا برادرم برای شکار آهو پدشت گرسیر خواهد رفت.

کاکه هم خود را به بیماری بزنند؛ کسی درد او را نفهمد.

فردا هنگام چاشت سلطانی، میعاد و پیمان ها طرف دیوان است.

آنگاه از خدا میخواهند و هنگامیکه مردم در خواب بودند بادشمال میوزید و

در گبار باران فرو میریخت (۷).

میر^۸ پیش کاکه هم فرستاد. فردا همیج یک از پادشاهان شکار آهو ندارند

(بیاید بشکار آهو برویم).

کاکه هم^۹ میگوید: بهمیر عرض کنید بدون اینکه به من فکر بکند (خيالش

راحت باشد).

ناخوشیم آنقدر سخت است که (نمیتوانم) روی زین (خود) را نگهدارم.

چنانکه (بطور) کامل خبر را به همیر رسانند!

۱- «چریکه» از اینجا منظوم است و چرگر صدا را بلند کرده با آهنگ مخصوص آن را میخواند.

۲- باران سخت ترجمه «گوپال باران = Gopalk-Baran» کردی است یعنی باران مثل کوپال فرو میریزد و میگوید.

۳- باز نثر است . . .

۴- دو باوه منظوم است . . .

ده یانگوت میر ، قوربان کاکمه‌م نه خوش ، نه خوشینکی ناتهواوه .
به نگینه دلی : خانم خرا بو ، بزانه آغای من به بی که‌سی چی لی
 قدمواوه !
میر دلی : به نگینه مه گریه به بی کاکمه‌م همی لیم حه‌رام بی ئهو راوه .

به نگین ، هه لسته بیز و رام‌مه‌مینه .
 ده غیلت بم زاوی سب‌جهینی خوش ، خه بدرینکی میر هه مه‌م له بی بینه .

ئه گهر ده چی ئه‌وی خه بدرینکی له وی ورده گری .
 ده بی به خاتون ئه‌ستی خوشکم بلیتی ته‌داره کی له بی میر‌مه‌م بگری .
 اینشالا ئه‌هستو و لو قمانی دینمه سه‌ری ، نایه‌لم هیر‌مه‌م به ج -
 ده‌دان بمری .

کی بو ، له به نگین-ی گولباوه .
 هدتا ده گه‌ییه میر‌مه‌م دیگوت : به قوربانت بم کویت ایشاوه ؟
ده دیگوت : به نگینه مه‌ترسه ژوانم ده گفل یای زین-ی روزناوه .

دلم ده لیتی ، کووره‌ی وه‌ستایان گه‌لیک له جوش .
 ئه گهر ده چی کن میر‌زیندینی ، بلی ، میر‌مه‌م ده‌ردی گرانه گه‌لیک
 نه خوش .

ئه گهر به نگین وه‌ده‌ده . که‌وت ئه‌و خه بدره‌ی بی آغای خوش بردوه
 له دیوانی .

میگفند: هیر قربان، کاکه هم ناخوش است، ناخوش ناتمام (بیحالی) است.
بنگینه میگوید: خانه‌ام خراب، بین: آقای من دربی کسی چه (حادثه‌ای)
برایش رخ داده است!

هیر میگوید: بنگینه گریه مکن بدون وجود کاکه هم بشکار نخواهم رفت
و این شکار بر من حرام باد.

بنگین برخیز برو، واممان (معطل نشو).

دخلیت شوم، شکار فردا خوش است (خواهد بود) از هیر هم خبری برایم بیاور،

چنانکه بآنجا میروی (باید) خبری از او برایم بگیری (بیاوری).
باید بخاتون آستی خواهرم هم بگوئی، برای کاکه هم تدارک^۱ ببیند.
انشاء الله ارسطو ولقمان بالا سرش خواهم آورد و نخواهم گذاشت، هیر هم
بهیچ دردی بمیرد.

که بود، (کسی بجز) بنگین «گلباده» نبود!

تا به هیر هم میرسید میگفت: قربانت شوم کجایت درد کرده است؟
(هم) میگوید: بنگینه متسر، با یای زین (وعده ملاقات) و میعاد داریم.

قلغم مانند کوره استادان (صنعتکار) بسیار بجوش است.

اگر پیش هیر زین دین میروی، بگو: هیر هم دردش سخت و خیلی ناخوش است.

هنگامیکه بنگین به بیرون «می» رفت و این خبر را برای آقای خود بدیوان برد.

۱- این تعبیر در زبان کردی مثل لهجه آذر با یجانی با فعل (گرفتن = گرتن) بکار می‌رود:
(تدارک گرتن = Tedarek Girtin) تدارک گرفتن در معنی تدارک دیدن است.

دهلی : هیرمهم نه خوش که س بهدهوا و دهردی نازانی .
میور زین دین دلی : چ - بکهم لیم تیک چو، بهبی هیرمهمی ناجمهه ئه و
زاوهی سبجه یانی .

میر دلی : بهنگینه عهزیزم، بهنگینه کی شیرنی !
ئه سپان بیننه ده ری، سوار بین بچینه کن کاگه مهمنی ماله قهره تاژدینی .

به کر آغا دلی . ئه تو بو و میریکی بهستزمانی ؟
جاری بدو شدوهی له ماله قهره تاژدینی هدل مهستینه مال و خیزانی ؟
ده میکی دی سوار ده بین، سه عاتیکی هاوه له بو بهری بهیانی ،

میر دلی : هۆی بهنگینه، ده بله ته داره کئ بگرن ئه سپی من
بکەندهوه زینه !

این شالا به سلامه تی کاکه مهمن - یوه بو ماله قهره تاژدینی بچینه .

کئ بو، له بهنگینی موحته بهره !
ئه سپی میور زیندین - ی زینی لی ده کرد ده یکینشا ته نگ و بهره ،
تاجی و تولهیان بانگ ده کرد ، ئه و بهر ئه و بهره ،
میر ده هات پی ده رکیفی ده نا لمزینی مهرسای ده که و ته سه ره ،
ده یگوت: بهنگینه به سه ری من ده پیش - دا بزه خه بهریکی من بو
کاگه مهمنی بهره !

کئ بو، له هیری گول باوه !

میگوید: هیرهم ناخوش است و کس درد و درمان او را نمی‌فهمد.
هیرزین دین میگوید: چکنم شکارم بهم خورد زیرا فردا با هیرهم نباشد
(بشكار) خواهم رفت.

هیر: میگوید: بنگینه عزیزم، (چقدر) بنگین شیرینی هستی!
اسبها را بیرون بیاور سوار شویم بخانه قره تازدین پیش کاکمهم برویم.

بکر آغا میگوید: توچرا این چنین هیر بسته زبانی (بیچاره) هستی؟!
فعلاً باین (بیگاه) شب، خانواده قره تازدین را از خواب بیدار مکن:
یکساعت بصبح داریم چند لحظه دیگر سوار میشویم و (خواهیم رفت).

هیر میگوید: هان بنگینه بگو: تدارک بینند و اسب هرا زین کمند.
انشاء الله بسلامت (وشاد کامی) کاکمهم بخانه قره تازدین برویم.

که بود، (کسی از) بنگین معتبر نبود!
اسب هیرزین دین را زین کرده و بندهای (زین را) محکم بسته.
(سگها) تازی و توله‌های شکاری را، این ور آن ور (از هرسو) بازگ میزدند.
هیر میآمد و پای در رکاب مینهاد و هرزین مرضع سوار میشد.
میگفت: بنگینه ترا بسر خودم (سو گندت میدهم) پیش از من برو، از من خبری
به کاکمهم ببر!

که بود، (کسی بجز) هیر گل نژاد نبود!

دهی-ژوا^۱ به پدله و به پهنگاوه ،
هدتا له ماله قدره تازه دین-ی ده بو پیاوه ،
دهیگوت: کاکه هیچ خوت نه خوش مه که، وه گیرهیچ پادشايان ناکهوى
ئه و زه شه-زاوه .

میران^۲ ئه تو گه لیک به فیکری ،
هه ر چهند ده کهم میرهم خوی له سهر ئه سپی رانا گری .

میر په کی خوت مه خه؛ خراپم لی قهوماوه !
ئه من گه لیکم پی له تو خوشتره ئه و زاوه ،
ئه ماما نه خوشیکی بی ایختیارم جه رگم بزاوه .

میر دلی: کاکه هم له خوم نابینم مراد و کاوی .
حو کمه ده بی ده گه ل خوم، بت بهمه زاوی !

کی بو، له میرمه می موحته بدره !
دهیگوت: به نگینه بزو ئه سپی کاکه مه می بینه ده ره .
عرفو، چه گو-یانم بُو بکه خه بدره ،
به نگین ده چوو ئه سپی کاکه مه می ده هینا ده ره ،
خاتون ئهستی دلی: به نگینه ته نگانی شل بکیشه ئه و بدره ئه و بدره !

۱ - دهی ژوا=Dey-Jiwa= داتا لیبی ده خوری، ده رویی.

۲ - میران به ته نی ده گه ل میریتی و «ان» ره نگه نپشاندی کو کردنده و یا چه شنه
و لاناپک بی (۱)

باعجله وزبردستی حر کت میکرد (میرفت).
 تا (به) خانه قره تازه‌دین ، (میرسید) و پیاده میشد .
 میگوید: کاکه^۱ [هیچ] خودت را ناخوش مکن این شکار سیاه^۲ برای هیچ یك
 از پادشاهان میسر نیست .

میران^۳ تو خیلی دوراندیش هستی .
 هر (کاری) میکنم، (بالاخره) میرهم نمیتواند خود را روی اسب نگهدارد .

میر (شکار) خودرا تعطیل مکن ؛ (برای من) پیش آمد بدم (رویداده) است .
 من خیلی بیشتر از شما این شکار را دوست دارم .
 اما ناخوش بدون اختیاری هستم جگرم بریده (پاره پاره) است .

میر میگوید : کاکه‌هم ، بمراد و کام خود نمیرسم .
 حکم است، ترا باید با خود بشکار بپرم !

که بود، (کسی از) میرهم معتبرتر، نبود !
 (که) میگفت: برو اسب کاکه‌هم را بیرون بیاور !
 عرفو و چکو را هم برایم خبر کن .
 بنگین میرفت و اسب کاکه‌هم را بیرون میآورد .

خاتون آسمی میگوید: بندهای زین (اسب) را آنور آنور شل بکش (بنند)!

۱ - کاکه = ای برادر بزرگ .

۲ - شکار سیاه ترجمه (رهش) - راوی Rhes + Rhawی کردی؛ عبارت است از شکار در
 مواقعي که زمین سیاه و بی برف است و کنایه از شکاری است که در آن حواتش شوم اتفاق میافتد و در آن
 اختیال موقفيت قطعی نیست .

۳ - خطاب بمعزیزین دین که یك تن بیش نیست: (ان) در آخر این کلمه شاپد عالمت
 جمع یا نوعی نسبت باشد (؟)

نه گهر به نگین آه‌سپی هیره‌هی ددهینا، پیی ده‌ر کیفی ده نا بکه‌وینه‌سده،
هدرچی کردی، هیزی نه بو قده‌ندده،
خاتون‌ئهستی ده‌لی : براله به کاکه‌مه‌هی ناکری ئه و سه‌فره،

هیر زین دین ده‌لی : خوشکی لیم منه گوره لیی ناینم کاوی؛
ئه گهر به کوْلیم بر دیش کاکه‌مه‌هی ده بدهه راوی،

کاکه‌هم^۱ ده لهرزی ئه گهر له بالهـ خانه‌ی ودهـ رکهـوت،
پیی ده‌ر کیفی نا نه چو سهـ زینی آهـ سپـهـ کـهـی؛ دـ بـهـرـ زـ گـیـ کـهـوتـ،
هـیرـ کـوـتـیـ تـهـنـگـهـیـ ئـهـ وـ آهـ سـپـهـیـ بـوـ واـ شـلهـ، تـهـنـگـهـیـانـ توـنـدـ کـیـشاـ،
کـاـکـهـمـ ـ یـانـ سـوـارـ کـرـدـ چـهـنـدـیـ کـرـدـ خـوـیـ رـاـ نـهـ گـرـتـ،
هـیرـ کـوـتـیـ : دـایـ بـهـزـینـنـ زـوـزـ نـهـخـوـشـهـ، رـاوـیـ ئـهـ وـ زـوـ حـهـیـفـهـ، کـاـکـهـمـ
دهـ گـهـلـ نـهـ بوـ .

بـهـ چـوـ بـهـ کـرـ آـغاـ پـیـیـ بـلـیـنـ سـوـارـ بـیـ، بـهـ کـرـ کـوـتـیـ، آـهـ سـپـهـ کـهـمـ شـهـلهـ؛
هـیرـ تـهـشـرـیـفـیـ بـرـوـاـ وـلـانـیـکـیـ پـهـیدـاـ دـ کـهـمـ وـ دـ یـگـمـیـ .
بـهـ کـرـ نـهـ چـوـ بـوـ رـاوـیـ قـاسـیـدـیـکـیـ نـارـدـهـ سـهـ سـهـ بـرـ رـوـیـ بـوـ دـیـوـانـیـ هـیرـیـ .
کـاـکـهـمـ هـهـتاـ چـیـشـتـانـیـ دـانـیـشتـ؛ لـهـ پـاشـاـ سـهـ بـرـ سـهـ بـرـ رـوـیـ بـوـ دـیـوـانـیـ هـیرـیـ .
گـهـیـهـ دـیـوـانـیـ، دـانـیـشتـ، یـایـ زـینـ هـهـلـستـاـ هـاـتـهـ خـزـمـتـ کـاـکـهـمـیـ .

کـیـ بوـ، لـهـ مـهـمـ وـ زـینـیـ بـهـلـهـکـ چـاوـهـ !

چـرـیـکـهـ لـیـرـهـ رـاـ پـهـرـکـهـ یـهـ وـ چـرـگـهـ دـهـ قـسـهـ دـهـ یـگـیرـیـنـهـوـهـ .

هنگامیکه بندگین اسب میرهم را میاورد، (مم) پا در رکاب مینهاد (تا) سوار شود (کاکه مم) قلندر هر چه (کوشش کرد) تا و توانی نداشت اخاتون آستی میگوید : برادر، کاکه هم قدرت رفتن به این سفر را ندارد.

میرزین دین میگوید : خواهر (این شکار را) بهم مزن (زیرا این شکار بدون وجود کاکه مم) برایم لطفی ندارد.

چنانکه روی کولم هم کاکه هم را برده باشم (او را) بشکار خواهم برد!

کاکه هم^۱ هنگامیکه از بالاخانه پائین آمد میلرزید.
(هنگاهیکه) پا در رکاب نهاد سوار اسب شد (واژگون) به زیر شکم اسب افتاد.

میر گفت بندهای (زین) این اسب شل است، آن را محکم کشیدند و بستند.
کاکه هم را بازسوار کردند، هر چه کوشش کرد نتوانست، خود را نگهداری کند.
میر گفت پیاده اش کنید خیلی ناخوش است. حیف است که کاکه هم با ما در این شکار نباشد.

برو بکر آقا را خبر کنید بگوئید بباید، بکر گفت: اسب من لنگ است،
میر تشریف ببرد اسپی پیدا میکنم و باو؛ خواهم رسید،
لکر بشکار نرفت و یک قاصد (جاسوسی) فرستاد تا مواظب کاکه هم باشد.
کاکه هم تا هنگام چاشت بنشست؛ بعد آهسته آهسته بطرف دیوان میرفت.
بدیوان رسید، نشست یای زین بر خاست و بخدمت میرهم آمد.

که بود، (کسی بجز) هم و زین چشم قشنگ نبود (ند).

۱- از اینجا «چریکه» نثر است و چر گر آن را با بیان علای نقل میکند.

یا زین دههات له گاکمههی دیگرد ، سلام و سلاوه ،
 دیگوت علیکومه سلام وره حمه تولاهی ، سهر چاوی من خاتونی
 کنیل گهربنی بهلهک چاوه !
 دهستیان دهستوی یهأک ده گرد ، دمیان به دمی یه کهوه ناوه .

به گر آگایی لئی بو که گاکمه هاته دیوانی ؛
 قاسیدی له سهر داده نا له بو کیشک کیشانی .

کیشکی چاکیان لئی کیشاوه !
 هدر دوک خهوبان لئی ده کدوت ، ئه و جووته لاوه ،
 هیم راوه ده گرد ههتا رُوز و در گهراوه ،
 بانگی ده گرد : حهیفه چه کو ، گاکمهه ده گهله نه بو ، پیم خوژ نه بو ئه و راوه ،

روویان^۱ ده مائی کردهوه ، قدره تاژدین کوتی ئهمن ده زانم ، گاکمهه ده گهله
 یا زین - ئی ، ده دیوانی - (دا) خهوبانی کهوتوه ؛ ئه گهر هه ای نهستینی
 و خه بهر نایه .

بانگی کرد به نگینه و دره تا پیت بلیم ؛ و دره ئه تو هه لی ؛
 ئهمن رئ(ت) ده کهوم ؛ دور دارینکت پی داده دم^۲ ،

۱ - چریکه پدر که يه چر گر به قسه دیگرینه ووه .

۲ - له (دارجلینین و تهقلهها و یزتن = Dar Cilîten u teqlhe Hawîjtin = داد شپینه يه کیک له پیشدا هدل دی ئهوي دی دار (تهقلهی) داویقی . / عوبه بدلایله يوبیان

یا زین می‌آمد و به کاکه‌هم سلام می‌کرد.

میگفت علیکم السلام و رحمت الله روی چشم‌مانم خاتون گردن مرمرین^۱ چشم قشنگ.
دست بر گردن هم دیگر می‌انداختند ولب بر لب هم نهادند.

بکر براین آگاه بود، که کاکه‌هم به دیوان آمد.
قادس (جاسوس)-ی از برای کشیک کشیدن (و آگاه شدن از حال آنان) بر می‌گمارد.

خوب کشیکی کشیدند (بطور دقیق مراقب مم وزین بودند) !
هردو، این جفت جوان می‌خوابیدند (خوابشان می‌برد).
هیو (هم) شکار می‌کرد تا روز (خورشید؟) بر (می) گشت ؟
بانگ میزد حیف است چکو و کاکه‌هم با (من) نبود (ند)، این شکار بمن خوش
نه (بود = گذشت؟).

باز^۲ روی بمنزل کردند (بسوی خانه روان شدند) قره تازه‌دین گفت: من
میدانم کاکه‌هم با یا زین در دیوان خوابش (ان) برده اگر او را بیدار نکنی در
خواب (می‌ماند).

بنگین را صدا زد گفت: بیا تا بگویم، بیا تو فرار کن .
من (تو) را دنبال خواهم کرد، واژ دور زوبینی^۳ بسوی تو می‌اندازم.

۱ - گردن مرمرین ترجمه «کیل گردن = Kêl gerdin» کردی است، کیل یعنی سنگ مزار، معمولاً در کرستان سنگ مزار را از سنگ‌های مرمر عالی درست می‌کردند و غالباً این سنگ‌ها تراشیده و سفید و براق و بلند و کشیده بود و شاید عملت تشبیه به همین مناسب است.

۲ - «چریکه» باز نثر است و چرگر آن را با بیان عادی نقل می‌کند.

۳ - زوبین ترجمه «دار = Dar و دارجلیت = Cilit» تیرهای مخصوصی است که از چوبهای محکم می‌سازند و گاهی بر سر آن قطعه آهن تیزی نصب می‌کنند در موقع جنگ سوارکار در حال تاخت آن را بسوی دشمن می‌اندازد و باین فن جنگی «دارجلیت = Darcılıtēn» می‌گویند، در کرستان گاهی بعنوان تفریح و هنر نامائی دونفر یا هم «دارجلیتین» می‌کنند و بکرات دیده شده، که در این بازی یکی دیگری را کشته است . ع. ایوبیان (طهزاده)

مه گهاریوه، سهر ده رکهی، ههر بز و هه تا مالی، دابه زه ههم و زینان
له خموئی هه لستینه.

ئه گهر میر کوتی: ئه وه له داری ترسا، وا نه گهراوه بۆ دووایه!
قهره تازه دین دلی: ئەمن دەلیم: میر ئه وه نه ترسا؛
ئه وه ده چی داده بهزئ، دئ له ده رکی دیوانی بۆ خوی جلهوی آغای
خوی ده گرئ.

میر کوتی: ئه وه شوبنیکی چاکه، ئه گهر بەنگینه هاته وه
تەمەشای کرد؛ مەم وزین خمویان لی - کەوتبو هیچ آگایان له دنیا یه نه بو.
(بەنگین) کوتی: ئه گهر هەلیان - دەستینم، گوناحم ده گاتی، ئه گهر
ھەلیان ناستینم، ایستا میر ده گاته جی، پئ دەزانی سەرمان ده بىزنى.
بەنگین روانی: ئه وه میر هات.

بەنگین^۱ دلی: هەی میر مەم له خۆم غەریب وەهزارى!
آوریکم دە بەدە فى بەربو، دايگەر تم بە يە كجاري؛
كاكەمەم لهو خموهی هەلسە كە لیکى^۲ وە كو میرى هات گەيىه
قەراخى شارى!

واى له خۆم غەریب واينسیرى!
میر مەم لهو خموهی هەلسە، غەریبى خوت وە بېرى ؟

۱ - لىرە را چرىيکە هەلىستە، چىرگەر بەھەدا دەنگى لى ھەلدىنى و دەيلى.

۲ - كەل = Kelh : نىرە گا، جۇوتى گامىشى،

بر نگردی، در بروی، برو تا بمنزل (میرسی)، پیاده شو، و هم و زین‌ها را از خواب بیدار کن.

چنانکه هیرو گفت: [این] از زوین ترسید که بعقب بر نگشت.

قره تازدین گفت: من میگویم: هیرو، این (بنگین نمی‌ترسد) و نترسد؛ (بلکه او) این است (قبل باخانه) می‌رود پیاده می‌شود (در) جلوخان برای گرفتن عنان آسب آقای خود (ومهمانان)، خود را آماده می‌کند.

هیرو گفت این رسم خوبی است. هنگاهیکه بنگینه آمد دید، هم و زین خوابیده‌اند. واز دنیا [هیچ] خبر ندارند.

(بنگین با خود) گفت: چنانکه بیدارشان کنم گناه است و اکر بیدارشان نکنم اکنون هیرو میرسد و می‌بیند، (کارمان زار است) سرمان را خواهند بریید. بنگین نگاه کرد: اینک هیرو آمد.

بنگین^۱ میگوید: ای هیروم (کسی) از من غریب وزار (تر) نیست! آتشی بر بدنم افتاده مرا یک باره در بر گرفته (و می‌سوزاند).

کاکه‌هم از این خواب بیدار شو، یک کل^۲ مثل هیرو آمد به کنار شهر رسید!

و ای (بر من کسی) از من غریب و اسیر (تر) نیست!
هیروم از این خواب بیدار شو، غریبی خودت را بیاد بیاور؛

-
- ۱ - «چریکه» شعر است و چرگر با آواز بلند آن را مینخواند.
 - ۲ - در زبان کردی «کهل گاو نر بزرگ» مشبه به واقع می‌شود برای مرد پهلوان و نیز و مند و تنومند.

که لیکی وه کو هیرزیندین-ی هات و گهیه دروازه جزیر-ی .

گاکمهم^۱ له خودی هدلستا کوتی : به نگینه ئدوه چیه ؟ .
کوتی : مال خرا نهبو ! ئدوه هیر گهیه جی، نه تو بوق همل ناستی ،
له دیوانی .

بزوه ؟ کوتی : به نگینه ، تمدهشاكه بزانه دوروه یانیزیکه .
به نگینه چو سهربانی تمدهشای ده کردکه می ما بو بگاته قهراغی شاری .
نه گهر هات تمدهشای کرد هم وزین دیسان خهولیان لی که و تبّوه .

به نگین ده لی^۲ : له خوم غدریبی جگهر سوتاوی !
ئهی آغا که م من له خهولی نابینی چ- مراد و کاوی !
ههی لاوه میرمهم له شیرن خهولی هدلسته : که لیکی وه کو هیری
هاندوه له راوه .

کوینی سیا-مالانم ده بدر کهن به یه ک جاری ،
میرمهم له خهولی هدلسته : که لیکی وه کو هیری هات و گهیه
ده روازه شاری .

میرمهم له خوم غدریب و مال- ویرانی !
که لیکی وه کو هیری هات و گهیه ده کی دیوانی .

۱- لیره را پدر که يه چرگه در به قسه ده یگیریته وه .

۲- لیره را هله بسته چرگه در ده نگی لی هدل دینی به هه واده يلی .

یك کل مثل هیرزین دین آمد و بدوازه شهر جزوی رسید.

کاکه هم^۱ از خواب بیدار شد و گفت: بنگینه چوست این (چه خبره)؟
گفت: خانه ات خراب نشود! گفت: اینک هیر (باين جا) رسیده نوز بر نميخيرى
ودر ديوان (ميمااني).

(هم) گفت: باز بر گرد بنگين : تماسا کن بین هير دور است يا فزديك است.
بنگين پشت بام رفت، تماسا کرد ديد کمي مانده (هير بکنار؟) شهر برسد.
هنگام يكه بر گشت آمد ديد هم وزين باز هم خوابشان برده است.

بنگين ميگويد^۲: (کسي) از من غريب و جگرس و خته (تر) نیست!
ای آقاي من، تو از خوابيدن بمرادي ذهري و کامي بر نميكيري!
ای جوان هير هم از اين خواب شيرين بیدار شو ، يك کل مثل هير از شكار
بر گشت.

بر گ عزاداري خانه هاي سو گوار سياهپوش را يکباره بر هن پوشانيد.
هير هم از اين خواب بیدار شو؛ يك کل مثل هير بدوازه شهر رسید.

هير هم (کسي) از من غريب و خانه خراب (تر نیست) !
يک کل مثل هير آمد، بدر ديوان رسید.

۱ - «چریکه» دوباره شر است و چر گر آن را با بيان عادي نقل ميکند.

۲ - «چریکه» باز شعر است و چر گر آن را با آواز مي خواند.

میر^۱ جله‌وی هله نگاوت راوه ستا کوتی : به نگینه داخولا کاکه مه مچلونه ؟
کوتی : نازانم ، هاتومه وه ، لیره راوه ستاوم .

دهو دمه‌ی - دا به کر آغا هات و گهیه خزمت میری . به کر آغا کوتی : آغا
به خیریه وه : راوت موباره ک بی ،

میر کوتی : بلاقچین سرینکی کاکه مه می بدهین ، به کر دهیزانی ده گهـل
یاـی فـین - ئـی دـهـهـ تـاغـیـ دـانـ .

به کر کوتی : قوربان دابـزـهـ پـیـاوـیـ دـهـنـیـمـ بـزاـنـیـ کـاـکـهـ مـهـ مـهـ چـلـوـنـهـ مـیرـ
دـابـهـزـیـ ئـهـسـپـیـانـ لـیـ وـهـ گـرـتـ چـوـ مـالـیـ . به نگینه هـاتـهـوـهـ : بـانـگـیـ کـاـکـهـ مـهـ مـهـیـ
دهـ کـاـ :

ده لـیـ^۲ : دـوـواـنـهـ عـاشـقـ هـبـونـ لـهـمـیـرـهـ !
هـهـرـ دـوـوـكـ لـهـبـهـرـ خـهـوـئـ دـهـبـونـ هـوـزـ وـ گـیـثـهـ ،
هـهـیـ بـهـ قـورـبـاـنـتـ بـمـ ! لـمـوـ شـیرـنـ خـهـوـهـیـ هـهـلـسـتـهـ دـوـزـانـدـوـتـنـ هـهـمـوـ نـوـیـثـهـ !

مـیرـ^۳ ئـهـ گـهـرـ هـاتـهـوـهـ چـوـ دـیـوانـیـ کـاـکـهـ مـهـ مـهـ چـارـهـیـ نـهـبوـ ، يـاـیـزـینـ - ئـیـ
دهـ بنـ کـهـولـیـ نـاـ .

پـالـیـ وـهـ کـوـلـینـچـکـیـ وـهـ تـاغـیـ دـاـ .

عـرـفـوـ ، چـهـکـوـ ، قـهـرـهـ تـازـدـینـ ، بهـ کـرـ آـغاـ هـهـمـوـیـ هـاتـ دـانـیـشتـ (نـ)

مـیرـ کـوتـیـ : هـاـ کـاـکـهـ مـهـ مـهـ چـلـوـنـیـ ؟

۱ - چـرـیـکـهـ لـیـرـهـ رـاـ پـهـرـکـهـ یـهـ چـرـ گـهـرـ بـهـ قـسـهـ دـهـیـگـیرـیـتـهـ وـهـ .

۲ - چـرـیـکـهـ لـیـرـهـ رـاـ هـلـبـهـسـتـهـ وـ چـرـ گـهـرـ دـهـنـگـیـ لـیـ هـهـلـ دـینـیـ .

۳ - چـرـیـکـهـ لـیـرـهـ رـاـ پـهـرـکـهـ پـهـ وـ چـرـ گـهـرـ بـهـ قـسـهـ دـهـیـگـیرـیـتـهـ وـهـ .

میر^۱ عنان اسب را تند کرد ایستاد و گفت: بنشینه آیا خدا میداند کاکه مهم
حالش چطور است؟

گفت: نمیدانم آمد ام همینجا و ایستاده ام،
در این اثناء بکر آقا آمد و بخدمت میر رسید. بکر آقا گفت: آقا خوش
آمدی، شکارت پیروز باد.

میر گفت: بگذار برویم سری به گاکه هم بن نیم (احوال پرسی و دیدن ازاوبکنیم).
بکر میدانست (کاکه هم) با یای زین در اطاق اند.

بکر گفت: قربان پیاده شو، آدم میفرستم ببیند گاکه هم حالش چطور
است همیو پیاده شد، اسب او را بر گرفتند. رفت خانه؛ بنشین باز آمد گاکه هم
را صدا (می) کرد:

میگفت^۲: دو عاشق باستانی بودند!
هردو از برای خواب (خواب آلود) گیج و بی حواس بودند.
ای آقا قربانت شوم! از این خواب شیرین (بیدار شو)، برخیز، همه نمازها
را باخته‌ای (فرصت را از دست داده‌ای).

هنگامیکه^۳ میر باز آمد و داخل دیوان شد؛ گاکه هم چاره نداشت، یای زین را
زیر پوستین پنهان کرد و بگوشۀ اطاق تکیه داد.
عرفو، چکو، قره تازدین، بکر آفاهمه نشست (اند).

میر گفت: هان گاکه هم حالت چطور است؟

- ۱- باز نثر شروع میشود و چرگر با بیان عادی «چریکه» را نقل میکند.
- ۲- از اینجا «چریکه» شعر است و چرگر آن را با آواز میخواند.
- ۳- از اینجا «چریکه» نثر است و چرگر با بیان عادی آن را نقل میکند.

(م) کوتی : قوربان خولاً بکا زاوی تو مباره‌ک بی ! ئەمن چاکم .
کوتی : کاکه مهم راوى ئەو رۆچ - پادشايان نهيان بو ; حەینە ئەتو
دەگەل نهبوی .

یاىزین ده - گوئی کەولى - داکەزى خۆی بەقەره تازدینى نىشان دا .
قەره تازدین ئەگەر واى زانى ، نۆکەرى باڭگى كرد ، کوتی : بىر
حەوت دەركم ھەيە ؟ پوشى تى ئۆرى بىدە بەلا مالە من بسوتى .

آۆزىك^۲ هەلسەتا لەوسەرى دنى .

يەكى دى هەلسەتا لەوسەرى دنى .

های مالە قەره تازدینى ھەموى سووتا بە سوتەنى .

بەنگىن دەلى : مېر آوريك دەمالى قەره تازدینى بەربوچ - آۇرېيکى
بىن ئەمانە !

ئەگەر هەلەستى اىستا شارى جزىر - ئەسەتى دەپىن وېرانە ،

ئەتو مېرېيکى بىن فيكىرى !

ماويتى = بقىد دارد

- ۱ - قەره تازدین بوجىي بەريزى و آورووی میوانى خوى بپارىزى ، دەستورى دا
مالە ويان آورتى بە ردا ؛ ئەو جوانمېرى و پىناودىرىيە لە كورستان - يدا بوته پەند
و گولوازە ، يەك بەيەكى دەلى . بوته قەره تازدین .
میوان دارى و پىناو دىرى لەرىي میوان - دا لە چرىكەمى مەم و زىن - يدا كاكل
و درچلىق چرىكەيە و جىيى لېكۈلىنىدۇ و تىرىوانىنە ع . ا . (تەهازادە) .
- ۲ - چرىكە هەلبەستە چرگەر بەھەوادە يىلى .